



۳۱۳ نفر یاران اصلی و عهد نامه پیامبر ص

اولین و بزرگترین یاران امام زمان ع 313 تن به عدد اصحاب رسول خدا در جنگ بدر می باشند که همگی از کاملین بوده و طبق فرمایش امام صادق (ع) صاحبان لوا ها و حکام روی زمین در عصر ظهور خواهند بود که خداوند در حق ایشان فرموده و **ماجعلنا اصحاب النار الا ملائكة**، چرا که ملک در ابدان ایشان در گرفته و مؤید به ملائکه هستند.

بیعت ایشان با امام علیه السلام در روزی است که امام خطیب مسجد الحرام را کشته و شب را در خانه کعبه غائب شده اند. و همان شب که شب جمعه باشد سیصد و سیزده نفر یار امام علیه السلام لوحی در زیر بالین خود می بینند که در آن نوشته شده **طاعة معروفة** و از آن متوجه امر میشوند. پس صبح جبرئیل خدمت امام (ع) میرسد و عرض میکند که خروج کن که وقت نصرت تو رسید و با امام علیه السلام بیعت میکند، و آن بزرگوار دست مبارک به صورت خود کشیده و میفرماید **الحمد لله الذي صدقنا وعده و اورثنا الارض ننبوء من الجنة حيث نشاء فنعم اجر العاملين**.

سپس ندا می کند **هلموا الي اصحابي** ای اصحاب من بیائید بسوی من. و آنجاست که سیصد و سیزده

نفر از شیعیان کامل خدمت آن بزرگوار حاضر می‌شوند، بطوری که امام صادق علیه السلام فرمود بعضی از ایشان شبانه از بسترش ناپدید می‌گردد و بامداد در مگه است، و پاره ای از ایشان در روز دیده میشود که در میان ابر می‌رود، چنانکه خداوند فرموده: **أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا**.

پس از تجمیع ایشان، امام علیه السلام پشت مبارک را به کعبه تکیه داده (چرا که قبله واقعی خود اوست) و می‌فرماید: هر کس خواسته باشد نظر کند به آدم و شیث پس اینک منم آدم و شیث و هر کس خواسته باشد نظر کند به نوح و سام پس اینک منم نوح و سام و هر کس خواسته باشد نظر کند به ابراهیم و اسماعیل پس اینک منم ابراهیم و اسماعیل و هر کس خواسته باشد نظر کند به موسی و یوشع پس اینک منم موسی و یوشع و هر کس خواسته باشد نظر کند به عیسی و شمعون پس اینک منم عیسی و شمعون و هر کس خواسته باشد نظر کند به محمد و علی پس اینک منم محمد و علی و هر کس خواسته باشد نظر کند به حسن و حسین پس اینک منم حسن و حسین و هر کس خواسته باشد نظر کند به علی بن الحسین و محمد بن علی پس اینک منم علی بن الحسین و محمد بن علی و هر کس خواسته باشد نظر کند به جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و همچنین می‌فرماید تا آخر ائمه سلام الله علیهم.

پس از آن امام علیه السلام عهد نامه پیامبر را که با طلا ممهور شده از قبای خود بیرون می‌آورند و به اصحاب خود عرضه میکنند، که باعث میشود جز یازده نقیب و سرکرده آنها، کسی از آنها نمانده و فرار میکند. پس همه جا را می‌گردند و جز او چاره سازی پیدا نمیکنند، بهمین جهت بسوی او باز می‌گردند.

مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی اع در مورد آن عهدنامه و فرار اکثر آن سیصد و سیزده نفر می‌فرماید:

آن کلمه از علم باطن باطن است و آن کلمه در کتاب و سنت بی‌شمار است و از کثرت ظهور خفی شده است و در اغلب دعاها و زیارتها و بسیاری از حدیثها موجود است و حمد میکنم خدا را که ما را بعلم آن کلمه فایز گردانیده است و آنچه بخاطر من میرسد و گمان میکنم مراد از فرار کردن نقبا دهشت ایشان باشد و وحشت ایشان از عمل بمقتضای آن حرف و جولان کردن ایشان در زمین تفرقه قلب و حواس ایشان باشد و کفر ایشان نه کفر انکار باشد چرا که بعد از رؤیت کل آن علامات قبل از ظهور و بعد از ظهور و رؤیت همه آن علامات و آیات بینات از وقت ظهور تا آمدن بکوفه و جلالت شأن خود ایشان که بطی الارض بمکه روند و بر آبر سوار شوند چگونه شود که کفر انکار از ایشان سرزند و ایشان حکام خدا باشند بر خلق بلکه مقصود از کفر کفر تردد خاطر باشد چرا که در حال تردد فی الجمله ترک بعمل آید و ترک را کفر گویند چنانکه خدا فرماید **اَفْتُمُونَن بَبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بَبَعْضٍ يَعْنِي بَبَعْضِ كِتَابِ عَمَلٍ مِّمَّنْ** یعنی بعضی عمل نمیکند چنانکه فرمودند مرتد شدند مردم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر سه نفر و عمار را از مرتدین شمردند و جمع کثیری دیگر از بزرگان را و ارتداد ایشان تردد ایشان بود پس در همه زمین بقلب جولان کنند و تفکر در امر خود نمایند یا مراد از ارض ارض علم و قرآن باشد چنانکه در بعضی تفاسیر آیات رسیده است پس در شئون ادله و علوم جولان زنند و مفری نبینند و تسلیم کنند و غیر از این معنی با قواعد کلیه که از ائمه علیهم السلام رسیده است مشکل است که منطبق شود خلاصه مراد از آن کلام علم باطن باطن است.

و مراد از علم باطن باطن که می‌فرمایند حقیقت مقام بیان ائمه علیه السلام میباشد، هنگامی که پس از

ذکر نام ائمه علیهم السلام بفرماید هر کس میخواهد به خداوند نگاه کند... ، و آن کلامی است که به قول مرحوم کرمانی اع سرّی است از اسرار اهل بیت علیهم السلام که متحمل آن نمی شود مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مومن ممتحن و این امری است که در دل سلمان بود که اگر ابوذر بر آن مطلع می شد کافر می شد و آن امری است که حضرت سجاد ع در این اشعار می فرماید:

و رب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
یعنی بسیا جوهر علمی که اگر فاش کنم آن را می گویند که تو از بت پرستانی،
و لاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یأتونه حسنا
یعنی و هرآینه مردمانی مسلمان خون مرا حلال می دانند و این کار قبیح خود را نیکو می شمردند،
لقد تقدم فی هذا ابوحسن الی الحسین و وصی قبله الحسن
یعنی این امری است که حضرت امیر وصیت به امام حسن و امام حسین فرموده اند.

و این امری است که حضرت امیر علیه السلام می فرماید: بل اندمجت بمکنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الارشیه فی الطوی البعیده. یعنی علم مکنونی در سینه من است که اگر بروز دهم مضطرب می شوید چنان که ریسمان دلو در چاه عمیق به تزلزل در می آید در هنگام حرکت دادن.

و این امری است که کمیل از این معنی سوال کرد از حضرت امیر علیه السلام و فرمودند تو را چه کار به سوال از حقیقت، عرض کرد آیا من صاحب سرّ شما نیستم؟ فرمودند چرا ولكن ترشح می کند به تو از آنچه از من سر ریز شود. عرض کرد آیا مثل تو مولایی ناامید می کند سائل خود را؟ پس برای او به طور معما بیان فرمودند و نفهمید.

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

به هر حال مرحوم کرمانی اع شرح آن کلام را به رمز برای اهلش در کتبی مانند ارشاد العوام و فطره السلیمه بیان کرده اند.

اما در اوصاف و اسمامی و تعداد دقیق یاران سیصد و سیزده گانه، امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه البیان می فرمایند:

آنها جملگی شیرانی هستند که از کمینگاههای خود بیرون آیند مانند پاره های آهن. اگر ایشان اراده کنند که کوههای سخت را از جا بکنند هر آینه بر انجامش قادرند. آنان کسانی هستند که خدا را به یگانگی پرستش می کنند. در دل شب از ترس و خشیت خدا صدایی بسان زنان جوان مرده دارند. آنان شبها را به نماز گذاردن و روزها را به روزه داشتن سپری می کنند. در تربیت آن چنان همسان یکدیگرند گو اینکه از یک پدر و مادرند. دلهایشان در دوستی و پند دادن یکدیگر نزدیک به هم باشد.

همچنین در خطبه البیان نام ایشان را هم ذکر کرده و می فرمایند:

آگاه باشید که من نامهایشان را می دانم و شهرهایی که در آن زندگی می کنند می دانم.

جماعتي از ياران حضرت به پاخواسته گفتند: اي امير مومنان! تو را به خدا و پسر عمت رسول خدا صلي الله عليه و آله سوگند مي دهيم كه نام آنها را براي ما ذكر نمايي و شهرهايشان را نام ببري كه دلهاي ما از سخنان تو آب گرديد.

حضرت در پاسخ آنان فرمودند: بشنويد تا بيان كنم براي شما نامهاي ياران قائم عليه السلام را. به درستي كه اول ايشان از اهل بصره است و آخر ايشان از ابدال است.

آنهايي كه از اهل بصره اند دو نفرند: يكي از آنها نامش علي است و ديگري محارب.

دو نفر از كاشانند به نامهاي عبدالله و عبيدالله.

سه نفر از مهجم اند [كه در حدود يمن است] به نامهاي محمد و عمر و مالك.

يك نفر از سند است به نام عبدالرحمن.

دو نفر از هجرند به نامهاي موسي و عباس.

يك نفر از كور [كه از توابع بصره است] به نام ابراهيم.

يك نفر از شيزر است به نام عبدالوهاب.

سه نفر از سعداوه اند [كه نام قريه اي است در سرزمين حجاز] به نامهاي احمد و يحيي و فلاح.

سه نفر از زيد هستند به نامهاي محمد، حسن و فهد.

دو نفر از قبيله حميرند به نامهاي مالك و ناصر.

چهار نفر از شيرازند به نامهاي عبدالله، صالح، جعفر و ابراهيم.

يك نفر از عقر [كه نزديك كربلا است] به نام احمد.

دو نفر از منصوريه اند به نامهاي عبدالرحمن و ملاعب.

چهار نفر از سيرافند به نامهاي خالد، مالك، حوقل و ابراهيم.

دو نفر از خونج اند [كه قريه اي است ميان مراغه و زنجان] به نامهاي محروز و نوح.

يك نفر از ثقب است به نام هارون.

دو نفر از سن اند به نامهاي مقداد و هود.

سه نفر از هونين هستند به نامهاي عبدالسلام، فارس و كليب.

مردی از رهاط است به نام جعفر.

شش نفر از عمان اند به نامهای محمد، صالح، داود، هواشب، کوش و یونس.

یک نفر از عماره است به نام مالک.

دو نفر از جعاره اند به نامهای یحیی و احمد.

یک نفر از کرمان است به نام عبدالله.

چهار نفر از صنعای یمن هستند به نامهای جبرئیل، حمزه، یحیی و سمیع.

دو نفر از عدن به نامهای: عون و موسی.

یک نفر از لنجویه به نام کوثر.

دو نفر از همدان به نامهای علی و صالح.

سه نفر از طائف به نامهای علی، سبا و زکریا،.

یک نفر از هجر به نام عبدالقدوس.

دو نفر از خط به نامهای علی و مبارک.

پنج نفر از جزیره اوال به نامهای عامر، جعفر، نصیر، بکیر و لیث.

یک نفر از کبش (جانب غربی بغداد) به نام محمد (یا فهد).

یک نفر از جده به نام ابراهیم.

چهار نفر از مکه به نامهای عمرو، ابراهیم، محمد و عبدالله.

ده نفر از مدینه به نامهای اهل بیت به نامهای علی، حمزه، جعفر، عباس، طاهر، حسن، حسین، قاسم، ابراهیم و محمد.

چهار نفر از کوفه به نامهای محمد، غیاث، هود و عتاب.

یک نفر از مرو به نام حذیفه.

دو نفر از نیشابور به نامهای علی و مهاجر.

دو نفر از سمرقند به نامهای علی و مجاهد.

سه نفر از کازرون به نامهای عمر، معمر و یونس.

دو نفر از شوش به نامهای شیبان و عبدالوهاب.

دو نفر از شوشتر به نامهای احمد و هلال.

دو نفر از ضیق (از دهات یمامه است) به نامهای عالم و سهیل.

یک نفر از طائف یمن به نام هلال.

دو نفر از مرقیه [قلعه ای است در ساحل حمص] به نامهای بشر و شعیب.

سه نفر از برعه [در نزدیکیهای طائف] به نامهای یوسف، داود و عبدالله.

دو نفر از عسکر مکرم [شهری است از نواحی خوزستان] به نامهای طیب و میمون.

یک نفر از واسط به نام عقیل.

سه نفر از بغداد به نامهای عبدالمطلب، احمد و عبدالله.

دو نفر از سامرا به نامهای مرثی و عامر.

یک نفر از سهم [از قرای اندلس] به نام جعفر.

سه نفر از سیلان به نامهای نوح، حسین و جعفر.

یک نفر از کرخ بغداد به نام قاسم.

دو نفر از نوبه به نامهای واصل و فاضل.

هشت مرد از قزوین به نامهای هارون، عبدالله، جعفر، صالح، عمرو، لیث، علی و محمد.

یک نفر از بلخ به نام حسن.

یک نفر از مراغه به نام صدقه.

یک نفر از قم به نام یعقوب.

و بیست و چهار نفر از طالقان، ایشان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان یاد کرده و فرموده است: من در طالقان گنجی می بینم که نه از طلا است و نه از نقره، و آن این جماعتند که خدا آنان را ذخیره کرده است. نامهایشان عبارت است از: صالح، جعفر، یحیی، هود، فالح، داود، جمیل، فضیل، عیسی، جابر، خالد، علوان، عبدالله، ایوب، ملاعب، عمر، عبدالعزیز، لقمان، سعد، قبضه، مهاجر، عبدون، عبدالرحمن و علی.

دو نفر از سجار [و آن دهی است از دهات نور، بیست فرسخی بخارا] به نامهای ابان و علی.

دو نفر از سرخس به نامهای ناجیه و حفص.

یک نفر از انبار به نام علوان.

یک نفر از قادسیه به نام حصین.

یک نفر از دورق [از شهرهای خوزستان نزدیک را مهرمن] به نام عبدالغفور.

شش نفر از حبشه به نامهای ابراهیم، عیسی، محمد، حمدان، احمد و سالم.

دو نفر از موصل به نامهای هارون و فهد.

یک نفر از بلقاء [جلگه ای است از جلگه های دمشق، میان شام و وادی القری] به نام صادق.

دو نفر از نصیبین به نامهای احمد و علی.

یک نفر از سنجار [شهری است مشهور از نواحی جزیره که تا موصل سه روز فاصله دارد] به نام محمد.

دو نفر از خرشان [موضعی است در بیضاء] به نامهای تکیه و مسنون.

دو نفر از ارمنستان به نامهای احمد و حسین.

یک نفر از اصفهان به نام یونس.

یک نفر از نهاب به نام حسین.

یک نفر از ری به نام مجمع.

یک نفر از دیار شعیب.

یک نفر از هرات به نام نهروش.

یک نفر از سلمان به نام هارون.

یک نفر از تفلیس به نام محمد.

یک نفر از کردستان به نام عون.

یک نفر از جیش به نام کثیر.

دو نفر از خلاط به نامهای محمد و جعفر.

یک نفر از شوبک [قلعه ای است نزدیک کرک از بلاد شام] به نام عمیر.

دو نفر از بیضا به نامهای سعد و سعید.

سه نفر از صیغه به نامهای زید، علی و موسی.

یک نفر از قبیلۀ اوس به نام محمد.

یک نفر از انطاکیه به نام عبدالرحمن.

دو نفر از حلب به نامهای صبیح و محمد.

یک نفر از حمص به نام جعفر.

دو نفر از دمشق به نامهای داود و عبدالرحمن.

دو نفر از رمله به نامهای طلیق و موسی.

سه نفر از بیت المقدس به نامهای بشر، داود و عمران.

پنج نفر از عسقلان به نامهای محمد، یوسف، عمر، فهد و هارون -

یک نفر از عرب عیره به نام عمیر.

دو نفر از عکا به نامهای مروان و سعد.

یک نفر از عرفه به نام فرخ.

یک نفر از طبریه به نام فلیح.

یک نفر از بلست [از دهات اسکندریه] به نام عبدالوارث.

چهار نفر از فسطاط [شهری نزدیک مصر است و در زمان خلافت عمر فتح شد] و آن از شهرهای
فرعون - لعنه الله - است به نامهای احمد، عبدالله، یونس و طاهر.

یک نفر از بالس [آن شهری است در شام، میانه حلب و رقه] به نام نصیر.

چهار نفر از اسکندریه به نامهای حسن، محسن، شبیل و شبیان.

پنج نفر از جبل الکام [محلی است مشرف بر انطاکیه در لبنان] به نامهای عبدالله، عبیدالله، بحر، قادم
[لوط خ ل] و طالوت.

سه نفر از ساده [محلی است در یمامه] به نامهای صلیب، سعدان و شبیب.

دو نفر از بلاد فرنگ به نامهای علی و احمد.

دو نفر از یمامه به نامهای ظافر و جمیل.

چهارده نفر از معاذه [محلی است نزدیک کوههای ادقیه از بنی قشیر] به نامهای سوید، احمد، محمد، حسن، یعقوب، حسین، عبدالله، عبدالقدیم، نعیم، علی، حیان، ظاهر، تغلب و کثیر.

یک نفر از الومه [بر وزن اکوله شهریست از دیار هذیل] به نام معشر.

ده نفر از آبادان به نامهای حمزه، شیبان، قاسم، جعفر، عمرو، عامر، عبدالمهیمن، عبدالوارث، محمد و احمد.

چهارده نفر از یمن به نامهای جبیر، حویش، مالک، کعب، احمد، شیبان، عامر، عمار، فهد، عاصم، حجرش، کلثوم، جابر و محمد.

دو نفر از بادیه نشینهای مصر به نامهای عجلان و دراج.

سه مرد از بادیه نشینهای اعقیل به نامهای منبطه، ضابط و غربان.

یک نفر از بادیه نشینهای اغیر به نام عمرو.

یک نفر از بادیه نشینهای شیبان به نام نهراش.

یک نفر از قبیله تمیم به نام ریان.

یک نفر از بادیه نشینهای قسین [ناحیه ایست از نواحی کوفه] به نام جابر.

یک نفر از بادیه نشینهای قبیله کلاب به نام مطر.

سه نفر از موالیان اهل بیت به نامهای عبدالله، مخنف و براک.

چهار نفر از موالیانانبیا به نامهای صباح، صیاح، میمون و هود.

دو نفر غلام به نامهای عبدالله و ناصح.

دو نفر از حله به نامهای محمد و علی.

سه نفر از کربلا به نامهای حسین و حسین و حسن.

دو نفر از نجف به نامهای جعفر و محمد.

شش نفر از ابدال که نام همه آنها عبدالله هستند.

سپس حضرت علی ع فرمود:

به درستی که ایشان گروهی هستند که در محل سر زدن خورشید (یعنی مشرق) و مغرب آن، و در زمینهای هموار و کوهها گرد هم می آیند. خدای تعالی ایشان را در کمتر از نصف شبی به دور هم گرد می آورد. آن گاه آنان به سوی مکه روان می شوند در حالی که کسی از اهل مکه آنان را نمی شناسند.

در حدیث دیگری ابو بصیر از امام صادق ع در مورد خطبه فوق که ذکر کردم می پرسد و به امام علیه السلام میگوید: آیا همان طور که امیر- المؤمنین علیه السلام عده اصحاب قائم علیه السلام را میدانست، جا و مکان آنها را هم میدانست؟

فرمود: آری بخدا قسم اسم آنها و اسم پدران و مکانشان را یکی یکی میدانست،

ابوبصیر گفت: فدای تو شوم هر چه را علی علیه السلام میدانست امام حسن هم میدانست و آنچه را که امام حسن میدانست امام حسین هم می دانست، هر چه را امام حسین می دانست شما هم میدانید پس مرا از تعداد و مکان یاران آن حضرت مطلع فرما؟.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: روز جمعه بعد از نماز نزد من بیا روز جمعه خدمت آن حضرت رفتم فرمود: آن شخصی که نویسنده تو بود کجا است؟ گفتم: او شغل زیادی دارد و من دوست ندارم که شنیدن این مسأله از وقت احتیاجم عقب بیفتد، آن بزرگوار بشخصی فرمود: بنویس:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)*

این خلاصه قول پیغمبر صلی الله علیه و آله است که بر علی بن ابی طالب علیه السلام املاء فرموده و نام و نشان اصحاب موافق قائم علیه السلام را که هنوز در دنیا نیامده اند برای آن حضرت بیان نموده است، اصحاب قائم علیه السلام در آن سالی که امر خدا در آن ظاهر می شود و صوتی شنیده خواهد شد همه در يك شب روانه مکه خواهند شد، اصحاب قائم علیه السلام همه از نجباء و فقهاء و حکام و عابدین و مرابط و سیاحین میباشند (معنی مرابط و سیاحین بعدا می آید).

از طواس شرقی یکنفر- از شام دو نفر- از فرغانه یکنفر- از ترمذ دو نفر- از صامغان دو نفر- از نیزبان چهار نفر- از افنون نه نفر- از طوس پنج نفر- از فاراب دو نفر- از طالقان بیست و چهار نفر- از مرو دوازده نفر- از جبال غور هشت نفر- از نیشابور هفده نفر- از سیستان سه نفر- از بوشنج چهار نفر- از ری هفت نفر- از هرات دوازده نفر- از طبرستان چهار نفر- از تل مورون دو نفر- از جرجان دوازده نفر- از فلسطین یکنفر- از ...

سه نفر- از طبریه یکنفر- از همدان چهار نفر- از بابل یکنفر- از کیدر دو نفر- از سبزوار سه نفر- از کشمیر یکنفر- از حران یکنفر- از رقه سه نفر- از رافقه دو نفر- از حلب چهار نفر- از قبرس دو نفر- از بتلیس یکنفر- از دمیاط یکنفر- از دمشق سه نفر- از بعلبك یکنفر- از تل شیزریك یکنفر- از قسطاط چهار نفر- از قلزم دو نفر- از شوشتر یکنفر از برزعه یکنفر از فارس یکنفر- از تفلیس یکنفر- از صنعا یکنفر- از مأذن یکنفر- از طرابلس یکنفر- از قیروان یکنفر- از ايله یکنفر- از وادی القری یکنفر- از خیبر یکنفر- از بدر یکنفر- از الحان یکنفر- از مدینه یکنفر- از ربنه یکنفر- از کوفه

چهار نفر- از حیره یکنفر- از کوئی یکنفر- از طی یکنفر- از زییده یکنفر- از برقه دو نفر، از اهواز دو نفر از اصطخر دو نفر- از بیدامیل یکنفر- از لیان یکنفر- از یکنفر- از حلوان دو نفر- از بصره سه نفر- از اصحاب کھف چهار نفر- و آن دو تاجری که از عانه بسوی انطاکیه خارج میشوند، و یازده نفری که از روم طلب امنیت میکنند و آنهائی که بسراندیب نازل میشوند- از سمندر چهار نفر- آن مردی که در سلاط از مرکب مفقود می شود آن دو نفری که از شعب به سندانیه فرار میکنند- از نخشب یکنفر- آن مردی که از بلخ از دست عشیره خود فرار میکند- آن کسی که از سرخس بوسیله قرآن با دشمنان استدلال میکند.

اینها سیصد و سیزده نفرند که خدا همه را در يك شب جمعه در مکه معظمه جمع میکند، شب را در بیت الله الحرام صبح میکنند و احدی از آنها تخلف نخواهد کرد، آنگاه در بین کوچه های مکه منتشر میشوند و جستجوی اطاق میکنند که سکنا نمایند، اهل مکه آنها را نمیشناسند زیرا که در آن موقع آمدن قافله از شهرها برای حج عمره یا تجارت نزد آنها سابقه ندارد، پس عده ای از اهل مکه بیکدیگر میگویند: این گروه غریبی که ما امروز در مکه میبینیم تاکنون ندیده بودیم، اینها اهل يك شهر نیستند از يك قبیله هم نیستند اینها که اهل و عیال و مالهای سواری ندارند؟!.

در این بین مردی از بنی مخزوم می آید (و کلام آنها را قطع کرده) میگوید: من امشب خواب عجیبی دیده ام که خیلی از آن خائف و ترسانم آن جمعیت میگویند: بیا تا نزد فلانی ثقفی برویم و تو خواب خود را برای او بگو، همین که نزد آن شخص ثقفی می آیند آن مرد مخزومی میگوید: در عالم خواب دیدم که قطعه ابری از آسمان آمد تا اینکه بر کعبه فرو نشست بعد از آن دیدم که در آن ابر ملخ هائی است که دارای بالهای سبزی هستند، آنگاه بطرف یمین و شمال پرواز کردند و بهر شهری که می رسیدند آن را آتش میزدند و بهر بنائی که مصادف میشدند آن را خراب میکردند.

آن مرد ثقفی میگوید: تعبیر این خواب این است که امشب لشکری از لشکریهای خدا بر شما وارد شده و شما قدرت مقاومت با آنها را ندارید، آری بخدا قسم ما امروز چیز عجیبی دیدیم و جریان آن جمعیت را نقل میکنند، آنگاه از نزد او بلند میشوند که در مقابل آنها قیام کنند ولی خدا دل های اهل مکه را پر از خوف و ترس خواهد کرد.

اهل مکه بیکدیگر میگویند: در باره این گروه تعجیل نکنید زیرا که عمل ناپسندی انجام نداده اند و اسلحه (برخ شما) نکشیده اند و عمل بر خلافی را مرتکب نشده اند، شاید در میان این قوم مردی از قبیله شما باشد، اگر عمل بر خلافی از این گروه سر زد آنگاه آنها را خارج کنید.

و اصحاب قائم علیه السلام با سیمای نیکو مشغول عبادت و اعمال حج خواهند شد و آنها در کعبه ای هستند که هر کس داخل آن شود خوف و ترسی ندارد مگر وقتی که در کعبه ایجاد حادثه ای کنند و آنها ایجاد حادثه ای نکرده اند که حرب با آنها واجب شود.

مرد مخزومی که سرپرست آن مردم است میگوید: من مطمئن نیستم از اینکه این جمعیت بدون اصل و ریشه باشد وقتی که صاحب اصلی آنها بیاید تکلیف و جلالت شأن آنها معلوم خواهد شد، قبل از اینکه اصل آنان بدست آید آنها را شماره کنید تا ببینید که جمعیتشان در این شهر کم و عزتشان زیاد است، زیرا این گروه بعد از این جلال و شأنی پیدا میکنند و تعبیر خواب من بر حق خواهد بود. بعضی از اهل مکه بیکدیگر میگویند: بر فرض اینکه بقدر اینها جمعیت بیاید نباید شما را خوفی باشد

زیرا که این قوم اسلحه ندارند و سنگر و پناهی ندارند که بآن پناهنده شوند، اگر لشکری بطرف شما بیاید شما در مقابل آنها قیام کنید که آنها در مقابل شما چون شربت آبی هستند که شخص تشنه بیاشامد، دائماً در این گونه گفتگوها خواهند بود تا شب فرا می‌رسد و خواب بر آنها مستولی شده متفرق میشوند و بعد از آن اجتماع نمیکنند. آنگاه قائم علیه السّلام قیام میکند و اصحاب قائم علیه السّلام نظیر فرزندان يك پدر و مادر که صبح متفرق و شب اجتماع نمایند با يك دیگر ملاقات میکنند.

ابو بصیر به امام صادق علیه السّلام گفت: فدایت شوم غیر از این عده در روی زمین مؤمنی نخواهد بود؟

فرمود: چرا ولی این عده ای که قائم علیه السّلام در میان آنها می‌آید از نجباء و فقها و حکّام و قاضیهائی هستند که ظاهر و باطنشان یکی است و هیچ حکمی بر آنها مشکل نمیشود.

غیر از 313 نفر یاران اصلی، باقی مؤمنین نیز از ظهور با خبر میشوند، که طور آن را به انحاء متفاوتی ذکر کرده اند مانند نوری که از مسجدالحرام برمیخیزد یا صیحه ای که جبرئیل میزند. البته تمام این ها بداء بردار است یا بیاناتی رمزگونه است که بعد خواهیم فهمید. مهم این است که جملگی عالم از ظهور مطلع خواهند شد و مؤمنین تکلیف خود را خواهند دانست.

اللهم اجعلنا من خير انصاره و اعوانه و شيعته و المستشهدين بين يديه